



عکس: مجامع‌پاریز ایران

جانور کوانتومی

درباره اول خیابون قنات نوشته محمد چرمشیر



نقد

رضا بهرامی

منتقد ادبی

یک

یکی از عجایب تازه‌یافته شده خلقت که از کشفش سه، چهار دهه بیشتر نمی‌گذرد این است که اگر به الکترون‌ها نگاه کنی رفتارشان را عوض می‌کنند. تا وقتی بهشان توجه نکنی مسیر مشخص و سرعت معینی دارند و وقتی حضور تو را و نگاه تو را حس(!) کنند آن کار دیگری می‌کنند. الکترون گویا به محض اطلاع از حضور ناظر، برمی‌گردد و گذشته‌اش را تغییر می‌دهد. فرآیند اندازه‌گیری باعث تغییر در ماهیت و رفتار موضوع اندازه‌گیری می‌شود. به یک معنی چیزی به نام واقعیت تا پیش از آنکه به آن توجه کنیم وجود ندارد (یا حداقل آن طور که به چشم ما آمد، وجود نداشته) ، حین توجه ما به وجود می‌آید و توجه را که از رویش برمی داریم، چیز دیگری می‌شود. انگار بخواهیم بگوییم درخت، پیش از آنکه آن را بنامیم چیز دیگری بوده است. ما با نامیدنش، آن را تبدیل به درخت کرده‌ایم. حالا اگر چنین ایده‌ای را بتوان درباره داستان و جهان روایت به کار برد، می‌شود گفت «اول خیابون قنات» در فرآیند خوانش دچار استحاله می‌شود و همزمان با توجه خواننده به هر بخش، قسمت تازه‌ای از گذشته خود را نشان می‌دهد. بخشی که موقع خواندن از آن رد شده‌ایم و فکر کرده‌ایم معنا و اهمیت آن در طرح روایت و مضمون داستان را فهمیده‌ایم با درک تازه‌ای که چند صفحه بعد پیدا می‌کنیم تغییر شکل و ماهیت می‌دهد و حتی تبدیل به ضد خود می‌شود.

اینچنین است که «اول خیابون قنات» به موجودی جاندار با خصلت‌های کوانتومی تبدیل می‌شود که در مسیر ارسال و رساندن پیام خودش به شخصیت‌های داستان و البته بعدتر به خواننده، مدام به پشت سر نگاه می‌کند و هر کنش و دریافت تازه مخاطب را جذب کرده و با توجه به آن، گذشته و مسیر انتقال پیام و حتی خود پیام را دستکاری می‌کند.

داستان) که زمان زیادی از گم شدن حسن قوزی و احتمالاً ازدواجش با صبیبه کوچیکه شاه پروین گذشته و حالا حسن قوزی مرده و این صبیبه کوچیکه زن این جفت‌قوزی است، و اگر هنوز نشده باشد، به واسطه ارتباط‌هایی که احتمالاً با او دارد از این جریانات و این موقعیت‌های مکانی بعید و زمان‌های دور آگاه است. (بله داستان همین قدر به شوخی می‌ماند و همین قدر پیچیده است و اگر‌ان را نخوانده‌اید و یا فقط یک بار خوانده‌اید این اسامی و روابط‌شان با هم برای‌تان کمی عجیب باشد)

اما داستان تا انتهای این اطلاعات را از دسترس خود راوی هم‌انگار دور نگه می‌دارد. اجزای روایت در این داستان همچون تکه تکه مورچه‌هایی هستند که با گاز بی‌رنگ و ناپدیدنی‌ای به نام فرمین که از خود منتشر می‌کنند، بوی یکدیگر را تشخیص می‌دهند و بدون اینکه ناظر بیرونی سر از کار آنها دربیاورد و عملاً چیزی ببیند، نقشه‌ای نگاشته را میان خود اجرا می‌کنند و عملیات پیچیده بقا را دنبال می‌کنند. درست مثل قدرت همین پروتئین خاصی که در ساختار بدن این مورچه‌ها وجود دارد، استحکام اجزای چنین طرحی نیز



اول خیابون قنات

- محمد چرمشیر**
- انتشارات:** نشر چشمه
- تعداد صفحه:** ۷۳ صفحه
- قیمت:** ۹۵ هزار تومان

حاصل قدرت‌مندترین عنصری است که در عناصر داستانی سراغ داریم: علت و معلول. اجزای داستان در طرحی که در خوانش اول و با چشم و ذهن غیرمسلح دیده نمی‌شود، چنان به یکدیگر جفت و بست شده‌اند که یافتن رزنه‌ای میان آنها اگر نگوئیم غیرممکن که بعید است. با هریار بازخوانی اما داستان گویی پاسخ تازه‌ای به خواننده می‌دهد و امکان یافتن رزنه‌هایی را در پیرنگ باز می‌کند که در نگاه اول ممکن است از شل بودن پیچ و مهره‌ها حکایت کند، اما با دقت بیشتر خواننده را متوجه می‌کند که حاصل از انعطاف آنهاست. مثل اسکلت ویژه بدن مورچه‌ها که به آنها امکان تحمل و جابه‌جایی باری تا ده برابر وزن خودشان را می‌دهد؛ اگر از ارتقاعی چند صد برابر طول بدن خودشان هم سقوط کنند باز سالم به زمین می‌رسند.

سه

چنین ویژگی‌ای که در شیوه روایی داستان تعبیه شده به آن این امکان را می‌دهد که همزمان که طرح واپس‌نگرانه قصه خود را می‌سازد، امکان تفسیرهای تازه را نه فقط از مضمون داستان که از طرح داستانی آن نیز فراهم می‌کند. بنابراین داستان می‌تواند درباره جامعه‌ای باشد که گفت‌وگو در آن مشکل یا حتی دیگر غیرممکن شده است. در این وضعیت انتقال معنا از مهم‌ترین رسانه ارتباطی میان انسان‌ها یعنی زبان و از طریق کلمات دیگر ممکن نیست، اما چون هیچ ابزار بهتری نسبت به آن نداریم، مجبوریم با وسواس بیشتری تلاش کنیم تا دوباره راه استفاده از آن را بیابیم و شخصیت‌های این نمایشنامه‌ها گویی به‌دلیل همین وسواس بیش‌ازحد، به کل از درک ارتباط میان کلمات و بعد هم جملات و بعدتر ارتباط میان انسان‌ها و در نهایت ارتباط میان ظرف و مظروف یعنی کلام و معنی ناتوان شده‌اند. برای آنها تنها چیزی که مانده امکان امتحان کردن این راه ارتباطی است فقط. انگار کسانی پشت میکروفن‌های‌شان (تثنا وسیله‌ای که برای گفت‌وگو در اختیار دارند) فقط بتوانند بگویند: «یک دو سه امتحان می‌کنیم» و دیگری نیز در جواب بگوید: «امتحان می‌کنیم، سه دو یک» و «یک» ضرورت خلق چنین وضعیتی در ادبیات، حاصل آن فضای رعب‌آور و سراسر نامیدکنده‌ای بود که در جنگ سرد بود. چنین شرایطی بود که منجر به بازتعریف اولین و بدیهی‌ترین خصلت‌های انسانی شده بود. آیا ما هنوز یکدیگر را می‌شناسیم؟ آیا هنوز اغضای دیگر گونه خود را به عنوان انسان، به رسمیت می‌شنا سیم ؟

چهار

راوی اول خیابون قنات بدون اینکه دانای کل باشد از همه‌چیز به شیوه خاص خودش آگاه است. او که گویی روحی برقرار شهر و زمانه است، داستان‌ش را، یا به تعبیر دیگر آرزو و درد دلش را خوشه‌چپانه از فراز خانه‌ها و کوچه‌ها و از دahan اهل بازار و حمامی و قصابی و خانه‌دار و بچه‌دار، کلمه به کلمه جمع می‌کند و تندتند سعی می‌کند سر وشکلی به آنها بدهد و چیزی از آنها بسازد. او تا میانه‌های داستان، در این کار ناموفق است و حاصل تلاشش تنها جمع‌آوری توده غلطی‌ای از کلمه‌های نکوبیده گندم است که گاه و دانه درهم روی هم لنبار شده‌اند. اما از میانه‌های داستان انگار باد موافقی وزیدن می‌گیرد و راوی کم‌کم آنچه را خرمن کرده به چارشاخ منطق و معما به باد می‌شاند و یزیدن آغاز می‌کند. کم‌کم دانه‌ها نمایان می‌شود و گاه اگر چه به ظاهر بی‌اهمیت و دوررختنی اما ضرورت حضورش برای حفاظت از دانه تا لحظه آخر احساس می‌شود.

هر واقعه علتش را متوکل می‌کند به رخدادی که هنوز در روایت نایمده و امیدواریم در قسمت بعدی تعریف شود. هر تعریف، اجزا و اشخاص اصلی خود را حواله می‌دهد به وضعیتی که هنوز گفته نشده و امیدواریم در بخش بعدی گفته شود. هر بخش اجر دومینویی است که پیش از این ریخته و ما برای درک و دیدن تصویر بزرگ‌تری که از ریختن این آجرها حاصل آمده،

مجبوریم زنجیره را تا آجر اول پی بگیریم. آجا احتمالاً بلندی باشد؛ جایی که بتوانیم باستیم و بفهمیم از کجا تا اینجا آمده‌ایم و چه شد که اصلاً آمدیم و چه مسیری را پیمودیم.

پنج

تازه بعد از اینکه دانستیم اینجا قحطی سنگ است، مطلع می‌شویم که قصبه قحطی سنگ برمی‌گردد به آن روز صبحی که والده آقاماشالله قناتی بی‌نگفت و ناگهان از خانه می‌زند بیرون تا برود سرمحل، آنجا که حسن باباقوزی سال هاست به انتظار صبیبه کوچیه شاه پروین منتظر مانده، تا به او بگوید پیامی را به اخوی‌زاده یوسف قوزی برساند. این پیام در طول داستان چندین بار دست‌به‌دست می‌شود و پیام‌رانش تغییر می‌کنند و حتی در لحظاتی خود پیام نیز ماهیتش عوض می‌شود. درست مثل نوزادان عروس آقاجیبی و والده آقاماشالله وقتی که هنوز والده آقاماشالله نشده بود، چون هنوز آقاماشالله روی خشت نیافتاده بود. داستان انگار تطور و تغییر و استحاله همین پیام است در طول زمان و عرض جغرافیا.

شش

در زمان کوتاه محمد چرمشیر همه انگار همه‌چیز را می‌دانند اما درواقع هیچ‌کس اطلاع درستی از اوضاع ندارد. همه از روابط پشت‌پرده آدم‌ها خبر دارند، همه می‌دانند که راه چاره آنها چیست و کدام دروازه‌کهنه در خواب عیال کدام مرد خیانت‌کاری است که پشتش حکیمی نشسته که کلید گشایش قفل‌های زندگی را در اختیار دارد. اما هیچ‌کس درباره مسائل عینی اطلاعات درستی ندارد. هفت نفر قرار است بروند سر خاک مرده‌ای و برایش فاتحه بفرستند اما هیچ‌یک نمی‌دانند قبر او کجاست. نه تنها از نشانی قبر خبر ندارند، حتی نمی‌انند در کدام گورستان شهر به خاک سپرده شده. کسی نمی‌داند طرف چرا واقعاً مرده است. و به همین ترتیب درباره باقی اشخاص داستان هم اطلاعات واقعاً قابل اعتمادی در دسترس هیچ‌کس نیست. «اول خیابون قنات» همچون الکترونی که تحت آزمایش رفتارش عوض می‌شود، به جای پاسخ دادن به این سؤال مدام پرسش‌های تازه ایجاد می‌کند. داستان مدام سؤال‌های تازه ایجاد می‌کند. آقاجیبی از کجا خبر داشته که اشباح قابله‌ای در خانه والده آقاماشالله اینها هست؟ غریبه پیام‌رسانی که سلطون را به خانه یحیی برد که بوده سلطون چرا موقع تعریف کردن از آن شب مدام دروغ می‌گوید که شکمم خیکی است و یایی ن قلیون است و چشمم باباقوزی است؟ مردم اهل محل همه این حرف‌ها را شنیده‌اند و تعجب کرده‌اند که اینها که سلطون نیست و ما می‌پرسیم آیا اینها اوهام و هذانات آن مرگ سلطون نیست؟ آیا محمودآقا عطار با آن ذهن نیم‌خواب و ترس خورده و مضطربش آدرس را درست آمده؟ پیام را درست شنیده؟ این سؤال‌ها تازه اهم مسائلی است که نوی داستان روی‌شان دست می‌گذاریم وگرنه راوی و شاید حتی هوش مخفی خود داستان در سراسر روایت تلاش می‌کند سؤال تازه ایجاد کند. هر واحد اطلاعاتی که در داستان داده می‌شود از بیرون ظاهری دقیق و درست دارد و همچون تکه‌ای پازل می‌رود و گوشه‌ای از تصویر بزرگ‌تر را پرمی‌کند. اما انگار خود آن تکه همچون آفتاب‌پرستی که از مخفیگاه تاریکش بیرون آمده باشد، در مجاورت با هر بخش تازه، رنگی نو می‌گیرد و محیط ناشناختنی جدیدی پدید می‌آورد که شناسنده را مجبور به بازنگری و بررسی دوباره شرایط و رخدادها می‌کند.

همین ویژگی‌ها است که «اول خیابون قنات» را واجد هوشمندی کرده و آن را مثل جانور دارای قوه تکوین و قابلیت انعطاف و پاسخ به محرک‌های متفاوت می‌کند. ویژگی‌ای که ما را برآن می‌دارد فکر کنیم با جانوری کوانتومی طرف هستیم که تحت‌تأثیر دیدن ما شکل می‌گیرد و اگر ما نبینیمش خودش هم نمی‌تواند خود را ببیند.

هم نمی‌تواند خود را ببیند.

کتاب

حرف اول



بیزن مومینود

دبیر گروه کتاب

زیستن با کتاب

صفحه کتاب چه خواهد بود

و چه نخواهد بود؟

طریف خالدی، استاد تاریخ اندیشه و مطالعات کلاسیک که سال‌ها در مراکز آموزشی و پژوهشی گوناگون از اروپا و آمریکا گرفته تا خاورمیانه فعالیت داشته و در کانون رخدادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده، در پیرانه‌سر قلم به دست گرفته و تجربه‌های کتاب‌خوانی و کتاب‌نویسی و در یک کلام «زیستن با کتاب» خود را نوشته است.

«زیستن با کتاب» او در واقع زیست‌نامه استادی بازنشسته است که از کودکی تا کهنسالی با کتاب‌ها و نویسنده‌های‌شان ماجراها داشته است.

اکنون که قرار شده در روزنامه ایران هرروز صفحه کتاب داشته باشیم، بیش از هر چیز آرزو و هدف‌مان این است که صفحه کتاب، صفحه‌ای مرتبط با زندگی «این جایی» و «اکنونی» باشد، نه پا در هوا یا در هوای ایده‌های «ناکجاآباد»ی. صفحه‌ای باشد درگیر با زندگی و معرف کتاب‌ها و جریان فرهنگی ایران امروز با همه تنوع و گوناگونی‌شان. از این‌رو با خودمان و مخاطبان عهد می‌بندیم که:

۱. در این صفحه درگیر شکمش‌ها و جدال‌های استادیومی، تسویه حساب‌های سیاسی و عقیدتی با لعابی از فرهنگ و دعواهای بی‌پایان و بی‌حاصل حیدری و نعمتی نمی‌شویم. اگر چه طبیعتاً در زمینه‌های مختلف نظر خاص خود را داریم و از بیان نظرات‌مان هم پروایی نداریم، جز مصالح ملی و حفظ شأن و کرامت اهل فرهنگ و قلم.

اما خود را رقیب هیچ جریان فرهنگی سالم و بالنده‌ای نمی‌دانیم و در حد مقدمات تلاش می‌کنیم گزارشگر منصفی برای حوزه نشر و کتاب باشیم و صفحه کتاب مجالی باشد برای گفت‌وگو و تبادل فرهنگی.

۲. اگر چه مخاطب برایمان مهم است اما تمام مسأله‌مان بر این خواهد بود که با موج‌های لایک‌کرا و سلبریتی‌گری (در معنای مصطلح) و این روزها دامن‌گیر بعضی فعالیت‌ها و برنامه‌های مرتبط با نشر و کتاب هم شده همراه نشویم.

سلبریتی حوزه کتاب برای ما ؛ نویسنندگان شاخص، مهم و جریان‌ساز هستند که صاحب اصلی و اعتبار آبروی این حوزه هستند، نه کسانی که به مدد فتواک‌ها و چرخیدن عکس‌ها و اسم‌های‌شان در صفحات مجازی به شهرت کوتاه‌مدت و زودگذر می‌رسند.

۳. در انتخاب معرفی تازه‌های نشر تمام تلاش ما بر این است کتاب‌هایی معرفی کنیم که هم از نظر تألیف و ترجمه و هم از لحاظ فرم و کتاب‌آرایی از استانداردهای قابل قبول و مناسبی برخوردار باشند اما پس از رعایت این حساسیت‌ها، در مورد کتاب‌های تازه صرفاً به معرفی کتاب و نویسنده و نکات خوانندی پیرامون آن خواهیم پرداخت و نقد و بررسی را به زمانی موکول می‌کنیم که کتاب‌ها از نظر فروش به وضعیت تثبیت شده‌ای برسند و این کار را گامی در همراهی با ناشران فرهنگی می‌دانیم.

بنابراین کتاب‌هایی نقد می‌شوند که حداقل یک سال از انتشارشان گذشته باشد و در فرصت کافی به‌طور دقیق و مناسب خوانده شده باشند، بنابراین با طی این مرحله است که زمان نقد فرا می‌رسد.

در نهایت اینکه «برای وصل کردن» آمده‌ایم، نه «برای فصل کردن».